

بررسی پتانسیل تضاد قومی با تأکید بر نابرابری اجتماعی

(مطالعه موردی استان سیستان و بلوچستان)

رضا عظیمی*

چکیده

مقاله حاضر سعی دارد با کمک گرفتن از روش تحلیل اسنادی به بررسی پتانسیل تضاد قومی در استان سیستان و بلوچستان با تأکید بر نابرابری اجتماعی بپردازد. برای بررسی از ترکیب تئوریک سه تئوری اساسی تضاد قومی یعنی «تئوری امنیت»، «تئوری فرصت» و «تئوری مطالب» همزمان استفاده گردید. یافته‌ها نشان داد نابرابری بالایی بین استان سیستان و بلوچستان با دیگر استان‌ها و بین بلوچ‌ها و سیستانی‌ها در درون استان از لحاظ دسترسی به امکانات وجود دارد. نابرابری موجود به کمک تبعیض‌های مذهبی، هویت‌های سنی و گاه‌آ‌ احساس‌های ضد شیعی را در منطقه تقویت می‌کند. به‌عبارت‌دیگر، نگاه رادیکال حکومت مرکزی شیعی در حذف امکانات (سیاسی، رفاهی، اجتماعی و...) به بازتولید نگاهی رادیکال در قوم بلوچ تحت تأثیر طالبانیزم منجر شده است. بنابراین تأثیر و تأثر روابط قومی (انواع نابرابری) با حکومت (تشدیدکننده نابرابری) و محیط بین‌المللی زمینه را برای ایجاد تضاد در این منطقه فراهم کرده است.

کلیدواژه‌ها: نابرابری اجتماعی، نابرابری قومی، تضاد، هویت قومی.

azimy17@gmail.com

* استادیار دانشگاه خوارزمی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۶/۲۸ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۸/۳۰

مسائل اجتماعی ایران، سال دهم، شماره ۱، بهار و تابستان ۱۳۹۸، صص ۱۲۵-۱۴۴

۱. مقدمه و بیان مسئله

بررسی نقش اقوام در رابطه با دیگر اقوام و دولت مرکزی امروزه یکی از مهم‌ترین مباحث رشته‌های گوناگون علوم انسانی را به خود اختصاص داده است. هویت قومی، فرصت‌های یک قوم، روابط درون‌قومی و برون‌قومی، زبان و فرهنگ اقوام مختلف دست‌مایه بسیار غنی در اختیار محققان قرار داده است. همچنان باید به این موارد نقش و جایگاه اقوام گوناگون در صحنه روابط بین‌المللی را نیز اضافه نمود. یکی از بنیادی‌ترین مسائل در این باره شکل و نوع رابطه اقوام با یکدیگر و همچنین دولت مرکزی است. هر قومی بنا بر هر تعریفی که از اقوام در نظر داشته باشیم می‌تواند دو شکل از رابطه را دارا باشد: یکی رابطه درون‌قومی (داخل قوم) و دیگری رابطه برون‌قومی (شامل رابطه با دیگر اقوام و دولت مرکزی).

این شکل روابط می‌تواند در طول زمان و مکان انواع مختلفی از همکاری تا تضاد به خود بگیرد. رابطه دولت با اقوام مختلف، سیاست قومی حاکم بر دولت، نوع نگاه حاکم بر قوم مسلط، نوع نگاه حاکم بر اقوام غیرمسلط و گسترش یک قوم در مرزهای مختلف یک کشور - اعم از مرزهای جغرافیایی، زبانی و مذهبی - از جمله مواردی هستند که شکل رابطه را تعیین می‌کنند. از میان موضوعات مختلف در رابطه با بحث اقوام، هدف نوشته حاضر بررسی پتانسیل تضاد قومی در قوم بلوچ ساکن در ایران می‌باشد. بنابراین با توجه به گستردگی موضوع مسئله اصلی ما بررسی میزان پتانسیل تضاد موجود در میان قوم بلوچ با دیگر قوم (سیستانی) و دولت مرکزی می‌باشد. اساس تأکید در اینجا بررسی انواع نابرابری‌های حاکم در شکل‌گیری پتانسیل این تضاد می‌باشد. در تعریف قوم و قومیت معیارهای متفاوتی را لحاظ کرده‌اند (چلبی، ۱۳۷۶؛ فکوهی، ۱۳۸۷؛ احمدی، ۱۳۸۷). در این نوشته قوم، اجتماعی از افراد مفهوم‌سازی شده است که دارای منشأ مشترک (اعم از واقعی یا خیالی)، سرنوشت مشترک، احساس مشترک و انحصار نسبی منابع ارزشمند مشترک می‌باشد که در ارتباط با سایر گروه‌ها و اقوام و براساس رموز (دانش) مشترک در یک میدان تعاملی درون‌گروهی با کسب هویت جمعی مبدل به «ما» می‌شوند (چلبی، ۱۳۷۶: ۲). در بسط تعریف گفته‌شده اجزای یک قوم عبارتند از نیاکان مشترک واقعی یا باور به نیاکانی اسطوره‌ای، نام مشترک، سرزمین مشترک، زبان مشترک، فضاهای مشترک زیستی، رسوم و آداب مشترک، ارزش‌های مشترک و احساس تعلق به یک گروه واحد (فکوهی، ۱۳۸۷: ۳۳۵).

در معرفی بسیار مختصر قوم بلوچ باید گفت که قوم بلوچ از اقوام اصیل ایرانی است که در جنوب شرقی ایران ساکن شده است. این قوم ریشه آریایی دارد و زبان بلوچی از زبان‌های گروه ایرانی خانواده هند و اروپایی است. اکثریت قریب به اتفاق مردم بلوچ تا اواخر سده نوزدهم در داخل مرزهای ایران زندگی می‌کردند. ولی با افزایش رقابت بین روسیه و انگلستان بر سر دامنه نفوذ طرفین در منطقه خاورمیانه، در مرزبندی جدید توسط این قدرت‌ها قوم بلوچ بین سه کشور

ایران، هند (بعدها پاکستان) و افغانستان پراکنده شدند. امروز نزدیک به ۲/۴ میلیون نفر از کل قوم بلوچ نزدیک به ۸۵ درصد جمعیت استان^۱ در ایران زندگی می‌کنند. مردم قوم بلوچ پیرو مذهب تسنن و حنفی مذهبند. زبان بلوچی خود به شاخه‌های گوناگون شمالی، سرحدی، مکرانی، بندری و براهویی تقسیم می‌گردد (ناصر، ۱۳۴۵؛ افشار، ۱۳۶۳).

در دوران معاصر از زمان رضاشاه به بعد سعی شد که بلوچستان از زیر نفوذ سرداران بلوچ و طایفه‌گرایی که در زمان قاجار داشت خارج گردد و همه تحت سازماندهی حکومت مرکزی قرار گیرد. طایفه‌گرایی یکی از ویژگی‌های اصلی قوم بلوچ بوده است. با روی کار آمدن حکومت مرکزی سعی گردید حالت طایفه‌گرایی تضعیف گردد و امور از طریق حکومت مرکزی کنترل شود و این امر باعث رویارویی طوایف مختلف بلوچ با حکومت مرکزی چه در زمان پهلوی اول و دوم و چه در زمان جمهوری اسلامی گردید (حسین‌بر، ۱۳۸۴؛ احمدی، ۱۳۸۷). نوع برخوردها با حکومت مرکزی و سیاست‌های گوناگون اتخاذ شده از سوی حکومت، وضعیت قومی بلوچ‌های پاکستان و افغانستان و وضعیت مذهب (به‌خصوص بعد از انقلاب شیعی ۵۷) وضعیت بلوچستان امروز را متفاوت نموده است. قبل از بررسی موارد مذکور سعی می‌شود برای بررسی پتانسیل تضاد قومی با توجه ویژه به نابرابری‌های اجتماعی در قوم بلوچ با مروری بر ادبیات نظری موجود مدلی را برای بررسی این پتانسیل به دست آوریم. بر این اساس سؤال اساسی تحقیق این است که کدام علل و عوامل داخلی و بین‌المللی باعث ایجاد پتانسیل تضاد قومی در این منطقه از کشور می‌گردد؟.

۲. واکاوی پیشینه نظری

تضاد قومی

در بررسی تضاد قومی دو بعد شکل و نوع تضاد بسیار برجسته است (گر^۲، ۱۹۹۳، ۱۹۹۴؛ انگستروم^۳، ۲۰۰۰؛ بوهاگ^۴، ۲۰۰۶؛ ویمر و همکاران ۲۰۰۹). شکل تضاد اشاره به چگونگی بروز تضاد دارد که به‌طور کلی می‌توان آن را تحت دو عنوان خشونت‌آمیز (شورش، کودتا، تجزیه‌طلبی و انقلاب) و غیرخشونت‌آمیز (اعتراض) طبقه‌بندی کرد. نوع تضاد اشاره به تضاد با گروه قومی یا

۱. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که ارقام ذکر شده اشاره به جمعیت قوم بلوچ در ایران دارد و براساس تفکیک آمار استانداری سیستان و بلوچستان برای ۱۹ شهرستان استان شامل ۵ استان سیستانی و ۱۴ استان بلوچستانی- براساس سرشماری ۹۵ محاسبه شده است. بنابراین باید با عنایت به روندهای مهاجرتی بین شهرستانها با کمی احتیاط به آمارها نگریم.

2. Gurr

3. Angstrom

4. Buhaug

حکومت مرکزی دارد. به عبارت دیگر نوع تضاد بیشتر ناظر به رابطه خصوصیت‌آمیز با یک گروه قومی دیگر یا دولت مرکزی است (تضاد دو گروه). در همین رابطه می‌توان بعد سومی را نیز مدنظر گرفت و آن منبع تضاد می‌باشد که می‌توان شامل منابع سیاسی، اقتصادی و تعارض‌های هویتی (مذهب) نیز گردد.

در همین باره انگستروم (۲۰۰۰) تأکید اساسی خود را بر تضاد گروه‌های قومی برای به دست آوردن قدرت سیاسی می‌داند. وی معتقد است که شکل تضاد قومی خشونت‌آمیز است و نوع آن تضاد دولتی و علت آن به دست آوردن منبع ارزشمند قدرت - یکی از منابع ارزشمند^۱ - است. بوهاگ (۲۰۰۶) تضاد قومی را از نظر نوع به دو شکل حکومتی (تضاد یک قوم با حکومت) و غیرحکومتی (تضاد یک قوم با اقوام دیگر) تقسیم‌بندی می‌کند. وی معتقد است تضادهای قومی غالب عمدتاً از نوع حکومتی است. اغلب گروه قومی با به دست گرفتن منبع ارزشمند قدرت در حاکمیت می‌تواند به دیگر خواسته‌های خود نیز دست یابد.

گر (۱۹۹۳، ۱۹۹۴) عبارت تضاد قومی سیاسی را به کار می‌برد. گر نوع بروز تضاد قومی را تنها در برابر حکومت مرکزی می‌داند و درباره اشکال بروز آن معتقد به سه شکل اعتراض غیرخشونت‌بار، اعتراض خشونت‌بار و شورش می‌باشد. همچنین ویمر و همکاران (۲۰۰۹) با تکیه بر روی اشکال مختلف بروز تضاد قومی، برای آن سه شکل غالب شورش، مبارزات داخلی و مبارزات جدایی‌طلبانه را لحاظ می‌کنند. ملاحظه می‌گردد تضاد قومی ناظر به درگیری (خشونت‌بار و غیرخشونت‌بار) یک گروه قومی با دولت مرکزی یا یک (یا چند) قوم دیگر برای به دست آوردن یک منبع ارزشمند (اعم از قدرت، دین، سرزمین) می‌باشد. بنابراین همیشه در بررسی تضاد قومی باید بر روی این سه بعد (نوع، شکل و منبع) تمرکز داشت.

علل تضاد قومی

در میان پژوهش‌های انجام‌شده علل و عوامل مختلفی برای تضاد قومی بیان شده است. حافظ‌نیا (۱۳۹۲) تأکید خود بر سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت را از عوامل اساسی می‌داند. ضرغامی و انصاری (۱۳۹۱) تأکید خود را در تقسیم منابع اقتصادی از سوی دولت مرکزی قرار داده‌اند. طالبان (۱۳۹۰) عامل محرومیت نسبی ناشی از تبعیض را برجسته کرده است. کندی و همکاران (۱۹۹۱) را به توزیع نابرابر ساختاری مرتبط می‌دانند (همچنین نک. مسنر، ۱۹۸۹). آویسن و همکاران (۱۹۹۰) علاوه بر نابرابری، تجانس و همگنی قومی را در بروز خشونت مؤثر می‌دانند. درباره علل بروز تضاد و بحران‌های قومی مطالعات گسترده‌ای صورت گرفته است (گر، ۱۹۹۳،

۱. منابع ارزشمند می‌توانند چندگانه باشند: قدرت (زور)، ثروت (زر)، روابط اجتماعی و اندیشه و اطلاعات از آن جمله‌اند (نک. چلیبی، ۱۳۷۵).

۱۹۹۴؛ بانگورا، ۲۰۰۶؛ والتر، ۲۰۰۷؛ استینبرگ، ۲۰۰۸؛ ویمرا، ۲۰۰۹). اغلب این مطالعات سعی نموده‌اند به صورت واحد یا ترکیبی از سه تئوری امنیت، ستم اجتماعی یا فرصت استفاده کنند.^۱ آن چنان که ملاحظه می‌شود تأکید بر سیاست‌های تبعیض‌آمیز دولت، توزیع نابرابر امکانات و احساس محرومیت عینی و ذهنی حاصل از این وضعیت در اغلب مطالعات فوق وجود دارد. همچنین اشاره به تبعیض و نارضایتی حاصل از آن در بسیاری از مطالعات مورد تأکید قرار گرفته است. این نارضایتی در ابعاد ذهنی و عینی خود را متجلی ساخته است و گاه منجر به عنوان بسیج توده‌ها شده است. گروهی از مطالعات تأکید خود را به میزان و امکان فرصت‌های مختلف که در اختیار گروه قومی قرار دارد نهاده‌اند، در اینجاست که رابطه گروه با حکومت مرکزی و حتی نظام بین‌الملل اهمیت می‌یابد، این بحث در ارتباط وثیق با بحث نظریه‌های امنیت قرار دارد. تحقیقات اشاره‌شده هرکدام به نسبت‌های گوناگون تحت تأثیر یکی از این سه تئوری قرار دارند. در ادامه ابتدا سعی می‌شود که سه تئوری امنیت (استینبرگ، ۲۰۰۸)، تئوری ستم اجتماعی (گر، ۱۹۹۳؛ بانگورا، ۲۰۰۶؛ والتر، ۲۰۰۷) و تئوری فرصت (استینبرگ، ۲۰۰۸) درباره نابرابری اجتماعی و تضاد قومی بررسی شده و سپس با تلفیق این تئوری‌ها نوعی چارچوب نظری برای مطالعه حاضر فراهم گردد.

در تئوری امنیت (استینبرگ، ۲۰۰۷) بیان می‌شود که هرچقدر میزان احساس ناامنی در یک قوم بیشتر شود احتمال اینکه دست به شورش و عمل خشونت‌آمیز بزند بیشتر خواهد شد. در همین زمینه سه نوع ناامنی سیاسی، فیزیکی و اقتصادی از هم تفکیک شده‌اند. امنیت سیاسی ناظر به میزان تأثیرگذاری یک قوم در معادلات سیاسی یک جامعه است. امنیت اقتصادی ناظر به میزان دخالت دولت در اقتصاد و تسلط بر حیطه اقتصادی (عدم حضور اقوم در اقتصاد) است. به عبارت دیگر امنیت اقتصادی اشاره به میزان تأثیرگذاری یک قوم در اقتصاد ملی دارد و بالاخره امنیت فیزیکی اشاره به توانایی یک گروه قومی و افراد آن برای جایگزینی دارد تا گروه بتواند بدون آسیب‌های جسمانی زندگی کند و حفظ گردد. ملاحظه می‌گردد انواع امنیت یادشده اشاره به توزیع برابر امکانات سیاسی (برابری سیاسی) مانند به‌دست‌آوردن جایگاه‌های سیاسی، امکانات اقتصادی (فرصت‌های برابر اقتصادی، اشتغال‌زایی، مبارزه با رانت) و در نهایت امنیتی فیزیکی (افزایش کیفیت زندگی مانند آموزش، بهداشت) دارد. برابری در توزیع چنین فرصت‌هایی باعث افزایش امنیت در یک قوم و جلوگیری از بروز تضاد با حکومت (دارنده این منابع ارزشمند) می‌گردد.

۱. ذکر این نکته در اینجا ضروری است که این مطالعات به معنای ارائه نظریات جدید در این زمینه نیستند، بلکه سعی نمودند از نظریات اشاره‌شده در تبیین موارد تجربی مختلف بهره بگیرند.

تئوری ستم اجتماعی (مظالم) بر این عقیده است هر چقدر نابرابری در توزیع امکانات در میان اقوام مختلف در یک جامعه بیشتر باشد، امکان بروز تضاد اجتماعی بیشتر است (بانگورا، ۲۰۰۶؛ والتر، ۲۰۰۷). گر این گونه بیان می‌کند که افزایش انواع نابرابری باعث ایجاد انواع تبعیض و ستم اجتماعی می‌گردد. این نابرابری‌ها می‌تواند شامل امکانات رفاهی، آموزش، بهداشت، حضور در عرصه سیاسی، هویتی و دینی می‌گردد. به وجود آمدن این احساس تبعیض در افراد، احساس محرومیت نسبی را افزایش می‌دهد. این احساس محرومیت نسبی در کنار سرکوب مداوم سیستم مرکزی (که لازمه توزیع نابرابر است) باعث ایجاد انسجام گروهی و شورش یک قوم در برابر حکومت مرکزی یا اقوام دیگر می‌گردد. ملاحظه می‌شود تئوری ستم اجتماعی نابرابری را منشأ و اساس انواع تضاد قومی می‌داند.

تئوری فرصت (استنبرگ، ۲۰۰۸) در نزدیکی بسیار با تئوری امنیت و مظالم اشاره دارد که علاوه بر نابرابری‌های گوناگون که بر یک قوم اعمال می‌گردد، وجود فرصت لازم برای شورش در گروه قومی و حکومت مرکزی را نیز باید در نظر گرفت. در بُعد گروه قومی فرصت‌های مالی و انسجام گروهی برای یک گروه قومی معترض ضروری است از طرف دیگر درک یک گروه قومی از این فرصت‌ها نیز مهم است به عبارتی یک گروه قومی هم باید به صورت عینی (توانایی مالی) و هم به صورت ذهنی فرصت‌های اعتراض و مبارزه خود را بشناسد. از طرف دیگر توانایی مالی، نهادی و نظامی دولت هم در کنترل و سرکوب فرصت یک گروه قومی برای شورش بسیار مؤثر است و تأکید تئوری فرصت به برآیند فرصت‌های متقابل یک گروه قومی برای تضاد و دولت مرکزی برای کنترل آن می‌باشد.

حال می‌توان با ترکیب تئوری‌های فوق و با اخذ بصیرت از تئوری گر (۱۹۹۳) رابطه نابرابری اجتماعی و تضاد قومی را این گونه بازسازی نمود. همان‌طور که در تئوری ستم اجتماعی و امنیت اشاره شد توزیع نابرابر فرصت‌ها باعث ایجاد شرایط نامساعد برای یک قوم می‌گردد. این شرایط تبعیض‌آمیز و نامساعد هنگامی با بُعد هویتی گروه قومی نیز ترکیب شود باعث برجسته شدن بیشتر این نابرابری‌ها می‌گردد. به عبارتی دیگر زمانی که تبعیض با هویت گروهی قوم ترکیب شود، باعث شکل‌گیری نوعی انسجام گروهی در گروه قومی می‌گردد. انواع تبعیض و سرکوب امری است که در سطح گروه قومی اتفاق می‌افتد، علاوه بر انواع تبعیض در سطح گروه قومی دو عامل در سطح ملی و فراملی نیز می‌تواند پتانسیل تضاد قومی را افزایش دهد.

در سطح ملی وضعیت دولت عاملی تعیین‌کننده است. وضعیت دولت از دو لحاظ بسیار تأثیرگذار است. ابتدا از طریق بسط دموکراسی که خود عامل اساسی برای مشارکت مؤثر گروه‌های قومی در ابعاد مختلف جامعه و در نتیجه کاهش نابرابری و پایین آوردن پتانسیل تضاد قومی است و دیگری به میزان قدرت و وسعت دولت در کنترل قوم یا اقوام و جلوگیری از بسیج آنها برای

شورش برمی‌گردد. برطبق تئوری فرصت‌میزان توان نظامی، اداری و مالی دولت در کنترل تضاد قومی مؤثر است.

از سوی دیگر در سطح فراملی (هرگاه قوم بین چند کشور پراکنده شده باشد) میزان تحرکات قوم مشابه در کشور همسایه بر روی پتانسیل تضاد یک گروه قومی مؤثر است. براساس تئوری سرایت (گر، ۱۹۹۳) همبستگی هویتی یک قوم با قوم دیگر در آن سوی مرز بر روی کاهش یا افزایش تضاد قوم مذکور در داخل مؤثر است. علاوه بر این در این شرایط باید معادلات و روابط بین‌المللی بین دو یا چند کشوری را که یک قوم در درون آنها پراکنده‌اند نیز در نظر آورد. حال در یک جمع‌بندی فشرده و در ترکیب سه سطح (گروه قومی، ملی و فراملی) می‌توان فرضیه‌های زیر را ارائه داد:

- هرگاه میزان نابرابری و تبعیض نسبت به یک گروه قومی بالا باشد و این گروه قومی بر اثر تعامل با حکومت مرکزی سرکوب‌گر بر این تبعیض آگاهی پیدا کند و از طرفی گروه قومی مذکور بعد هویتی خود را (شامل دین و زبان و قومیت) را نیز از طرف حکومت سرکوب‌شده بیابد احتمال اینکه پتانسیل تضاد در آن افزایش یابد بسیار زیاد خواهد بود.
 - از سوی دیگر، در رابطه متقابل گروه قومی و دولت مرکزی هرچقدر توانایی دولت مرکزی در کنترل گروه قومی ضعیف و سیستم دولت غیر دموکراتیک‌تر باشد، پتانسیل تضاد افزایش می‌یابد.
 - همچنین در بعد فراملی وجود هویت مشترک (قومیت و مذهب) باعث می‌گردد که گروه قومی رابطه خود را با گروه قومی مشابه بیرون از مرز و دولت بسنجد. بنابراین میزان گرایش تجزیه‌طلبانه و روابط کشورهایی که قوم مذکور در آن پراکنده‌اند نیز در میزان پتانسیل تضاد مؤثر است.
- بنابراین ملاحظه می‌گردد که رابطه در سطوح سه‌گانه قوم، دولت و فراملی به‌صورت متقابل می‌تواند در کنترل یا افزایش تضاد اثرگذار باشد.

۳. روش‌شناسی

مطالعه حاضر از نوع مطالعه موردی (سیستان و بلوچستان) با رویکرد کیفی است. مطالعه از نوع مقطعی محدودۀ زمانی مربوط به زمان حاضر- می‌باشد. هدف مطالعه بیشتر بنیادی است. سطح تحلیل میانی استان/ قوم- و واحد تحلیل قوم می‌باشد. تکنیک جمع‌آوری داده‌ها تحلیل اسنادی و تکیه بر آمارهای موجود در منابع داده‌های مربوط به استان سیستان و بلوچستان است. این منابع شامل اسناد و ارقامی که توسط نهادی رسمی ملی (مانند مرکز آمار ایران) و استانی (مانند استانداری و...) منتشر شده است، می‌باشد.

ع. یافته‌ها

در بررسی یافته‌های نوشته حاضر ابتدا سعی می‌گردد نابرابری‌های اجتماعی را در دو سطح واکاوی کنیم. به پیروی از تئوری ستم اجتماعی می‌توان این نابرابری در سطح تفاوت‌های بین استان سیستان و بلوچستان و دیگر استان‌های کشور را بررسی نمود که اشاره به توزیع نابرابر امکانات در زمینه‌های گوناگون در بین این استان و به‌خصوص مرکز استان‌های ثروتمند دارد و از سوی دیگر در درون استان با کمک گرفتن از امکانات شهرهای بلوچ‌نشین و سیستانی‌نشین و مقایسه بین آنها به تفاوت توزیع امکانات در درون استان بین بلوچ و سیستانی نیز دست یافت. این یافته‌ها به ما در تحلیل وضعیت قوم بلوچ در سطح قومی و ملی کمک خواهد رساند.

استان سیستان و بلوچستان یکی از معدود استان‌هایی است که در زمینه شاخص‌های توسعه انسانی همواره در پایین‌ترین و آخرین رتبه‌بندی‌ها در کشور واقع شده است. به جهت شاخص توسعه انسانی، این استان در سال ۱۳۶۵ بیست‌وسومین استان کشور و در سال ۱۳۷۵ بیست‌وچهارمین استان کشور پس از استان کردستان بوده است (نبی‌زاده، ۱۳۸۴: ۱۷۲). این شاخص برای سیستان و بلوچستان در محاسبات سال ۹۵ به رتبه سی‌ام رسیده است. بر این اساس مطلوب‌ترین شاخص امید به زندگی در مناطق شهری استان‌های تهران، اصفهان و قزوین بوده است و نامطلوب‌ترین شاخص به ترتیب در مناطق شهری استان‌های سیستان و بلوچستان، کردستان و آذربایجان غربی است (شهرکی، ۱۳۹۵: ۱۵۵). در بررسی وضعیت شاخص‌های توسعه‌یافتگی (اقتصادی و رفاهی) استان سیستان و بلوچستان براساس داده‌های سالنامه آماری سال ۱۳۸۵ و ۱۳۸۶ در بین کل استان‌های کشور در آخرین رتبه قرار گرفته است. بر این اساس استان‌های مرکزی در مقایسه با بخش‌های پیرامون از توسعه‌یافتگی بیشتری و نیز درجه دسترسی بالاتر به منابع ملی برخوردار هستند. سیستان و بلوچستان در دو دهه اخیر از سال ۱۳۹۵ با کمترین امتیاز شاخص توسعه انسانی در قعر جدول قرار گرفته است (اطاعت و همکار، ۱۳۹۰: ۸۰).

جدول ۱. مقایسه شاخص‌های رفاهی و اقتصادی در بین کلیه استان‌ها

کد استان	نام استان	ضریب توسعه‌یافتگی	کد استان	نام استان	ضریب توسعه‌یافتگی
۱	آذربایجان شرقی	۰/۶۹۹	۱۶	فارس	۰/۵۹۹
۲	آذربایجان غربی	۰/۴۶۳	۱۷	قزوین	۰/۵۲۵
۳	اردبیل	۰/۵۶۵	۱۸	قم	۰/۶۱۷
۴	اصفهان	۰/۷۹۱	۱۹	کردستان	۰/۴۹۱
۵	ایلام	۰/۵۱۱	۲۰	کرمان	۰/۴۴۹
۶	بوشهر	۰/۵۰۳	۲۱	کرمانشاه	۰/۵۱۱
۷	تهران	۰/۸۰۴	۲۲	کهگیلویه و بویر احمد	۰/۳۱۷
۸	چهارمحال و بختیاری	۰/۶۲۶	۲۳	گلستان	۰/۶۴۱
۹	خراسان جنوبی	۰/۵۷۱	۲۴	گیلان	۰/۷۵۲
۱۰	خراسان رضوی	۰/۶۴۵	۲۵	لرستان	۰/۴۴۶
۱۱	خراسان شمالی	۰/۳۶۴	۲۶	مازندران	۰/۹۹۹
۱۲	خوزستان	۰/۳۵۱	۲۷	مرکزی	۰/۶۴۶
۱۳	زنجان	۰/۵۹۸	۲۸	هرمزگان	۰/۲۶۳
۱۴	سمنان	۰/۹۹۹	۲۹	همدان	۰/۶۸۵
۱۵	سیستان و بلوچستان	۰/۱۱۰	۳۰	یزد	۰/۹۹۹

منبع: مرکز آمار ایران، سرشماری عمومی نفوس و مسکن، ۱۳۸۵

معیارهای مورد استفاده در بُعد اقتصادی و رفاهی عبارتند از نرخ مشارکت اقتصادی، جمعیت فعال از نظر اقتصادی، شاغل‌های کارگاه‌های صنعتی دارای ده نفر کارکن و بیشتر، تعداد تلفن نصب‌شده، تعداد انشعاب آب، تعداد شهرهای گازرسانی‌شده، تعداد مصرف‌کنندگان گاز، تعداد مشترکان برق خانگی و طول بزرگراه‌های ساخته شده. علاوه بر این، شاخص‌های بهداشتی شامل سرانه تخت موجود در مراکز درمانی فعال، سرانه پزشکان شاغل، سرانه مراکز بهداشتی و چند شاخص آموزشی مانند تعداد باسوادان در جمعیت ۶ ساله و بیشتر، نسبت معلم به دانش‌آموز و تعداد کتابخانه‌های عمومی نیز در این شاخص لحاظ شدند (۲۹ شاخص). این ارقام به سرانه تبدیل شده و دامنه مقادیر آن بین صفر تا یک می‌باشد که بر این اساس عدد یک بالاترین میزان توسعه‌یافتگی و عدد صفر کمترین میزان توسعه‌یافتگی را نشان می‌دهد. براساس شاخص ترکیبی ساخته‌شده استان سیستان و بلوچستان از نظر امکانات رفاهی در پایین‌ترین (بدترین) وضعیت قرار گرفته است. یافته‌های به‌دست‌آمده در بین کلیه استان‌ها در جدول ۱ نمایش داده شده است. این یافته‌ها برای سال‌های ۹۰ و ۹۵ هم بیان‌کننده وضعیت سیستان و بلوچستان در جایگاه قبلی است. آن‌چنان که موسوی و همکاران (۱۳۹۴: ۱۷) براساس داده‌های مرکز آمار نشان داده‌اند، استان سیستان و بلوچستان در سال ۹۰ دارای آخرین رتبه توسعه‌یافتگی است و به همراه استان‌های ایلام و خراسان جنوبی جزء محروم‌ترین استان‌های کشور بوده‌اند. رحیمی و همکاران (۱۳۹۶) سعی نموده‌اند چند روش ترکیبی را برای اندازه‌گیری میزان توسعه استان‌ها به کار ببرند و جالب اینکه باز استان سیستان و بلوچستان از لحاظ توسعه‌یافتگی در رتبه آخر قرار گرفته است.^۱ از ترکیب شاخص‌های یادشده، استان سیستان و بلوچستان در پایین‌ترین رتبه قرار گرفته است. فاصله این استان با تهران، یزد، سمنان و مازندران کاملاً فاحش و گویاست و نشانگر نابرابری عمیق در برخورداری از مواهب است. برای نمونه استان یزد و سمنان براساس شاخص ساخته شده ۹ برابر استان سیستان و بلوچستان از امکانات و منابع رفاهی و اقتصادی بهره می‌برند. این وضعیت در بین استان‌های دیگر - حتی استان‌هایی که بعد قومی قوی دارند - کاملاً مشخص است. این مقدار فاصله تهران و سیستان و بلوچستان - برای سال ۹۵ نزدیک به ده برابر شده است. در زمینه سواد و برابری آموزشی بررسی کلی وضعیت سواد طی سال‌های ۵۵، ۶۵ و ۷۵ نشان می‌دهد که هرچند درصد کل باسوادان از مرد و زن از ۲۹/۷۵ درصد در سال ۵۵ به ۳۵/۹ درصد در سال ۶۵ و به ۵۷/۲۶ درصد در سال ۷۵ افزایش یافته است ولی میزان این رشد با میانگین

۱. برای رتبه‌بندی از شاخص‌های متعدد اقتصادی، بهداشتی، رفاهی و آموزشی استفاده شده است، این آمار اغلب از داده‌های بانک مرکزی و مرکز آمار استخراج شده است. در این مطالعه از ترکیب سه روش ویکور، تاپسیس و ساوه بهره گرفته شده است (برای دیدن جزئیات محاسبه و شاخص‌ها، نک. امینی و همکاران، ۱۳۹۶: ۲۶، برای سال ۹۵؛ موسوی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۷، برای سال ۹۰).

کشوری بسیار متفاوت است (نبی‌زاده، ۱۳۸۴). برای نمونه میانگین پوشش تحصیلی در مقطع ابتدایی سال ۸۴ برای کل کشور (دختران) ۸۹ درصد و برای استان سیستان و بلوچستان ۶۲ درصد است. در همین سال این میانگین برای پسران در مقطع ابتدایی ۹۲ درصد (کشوری) در مقابل ۷۲ درصد (استانی) است. همین متغیر در مقطع تحصیلی متوسطه برای دختران برابر با میانگین ۱۳/۸ درصد (استانی) در مقابل میانگین ۴۸/۷ درصدی کشوری است. در میان پسران مقطع متوسطه این میانگین برای استان معادل ۵/۲۶ درصد در مقابل میانگین ۴۶/۷ درصد کشوری است (نبی‌زاده، ۱۳۸۴؛ قائد رحمتی و دیگران، ۱۳۸۹؛ دهمرده و دیگران، ۱۳۸۹).

در بررسی شاخص‌های اساسی توسعه انسانی (شاخص آموزش، شاخص درآمد و شاخص امید به زندگی) در سال ۱۳۸۵ استان سیستان و بلوچستان در پایین‌ترین رتبه در بین استان‌ها قرار دارد. شاخص توسعه انسانی (ترکیب سه شاخص بالا) برای سال ۱۳۸۵ در استان برابر با ۰/۴۶۹ می‌باشد. میزان این شاخص در کشور برابر ۰/۷۷۷ در سال ۸۵ است. شاخص آموزش استان برابر با ۰/۵۸۳ در برابر ۰/۸۵۱ کشوری است. همچنین شاخص درآمد برابر با ۰/۱۵۱ استانی در مقابل ۰/۷۳۳ کشوری و شاخص امید به زندگی معادل ۰/۶۷۵ استانی در مقابل ۰/۷۵۵ کشوری می‌باشد (مرکز آمار ایران، ۱۳۸۵؛ دهمرده و دیگران، ۱۳۸۵: ۱۷۸). در سال ۹۵ براساس داده‌های مرکز آمار ایران (زنگنه، ۱۳۹۵: ۸-۱۵۶) استان سیستان و بلوچستان با شاخص ۰/۷۱۷ در رتبه سی‌ام کشور قرار دارد. در شاخص سلامت ۰/۷۵۱ در جایگاه سی‌ام (آخر به همراه کردستان) قرار گرفته است. این جایگاه در مورد شاخص توسعه انسانی در بین استان‌های کشور همچنان به همراهی کردستان-محفوظ است. در بررسی فاصله برخورداری از منابع براساس شاخص‌های توسعه انسانی (سلامت، آموزش، تولید ناخالص سرانه) استان سیستان و بلوچستان به همراه کردستان و آذربایجان غربی- جزء مناطق «بسیار محروم» گرفته‌اند (زنگنه، ۱۳۹۵: ۱۵۷). در زمینه نرخ باسوادی استان سیستان و بلوچستان با نرخ ۷۶ درصد پایین‌ترین نرخ باسوادی را در بین استان‌های کشور داراست (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵). شاخص‌های عمده نیروی کار استان بر سال ۹۵ عبارتند از نرخ مشارکت اقتصادی برابر با ۳/۳۰، نرخ بیکاری ۱۳/۹. بر این اساس پایین‌ترین نرخ مشارکت اقتصادی مربوط به این استان است و در زمینه نرخ بیکاری در میان چند استان بیکار قرار دارد (در کنار کردستان، کهگیلویه و بویراحمد، خراسان جنوبی). (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵، نتایج طرح آمارگیری نیروی کار). در زمینه متوسط سهم هزینه بهداشت و درمان یک خانواده شهری، در حالی که متوسط این هزینه در کشور معادل ۱۰/۵۱ (هزار ریال) می‌باشد، استان سیستان و بلوچستان با میانگین ۷/۱۴ در پایین‌ترین سطح در کشور قرار دارد (مرکز آمار ایران، ۱۳۹۵، داده‌های بهداشت و درمان).

قبل از پرداختن به وضعیت نابرابری سیاسی در استان سیستان و بلوچستان، اجازه دهید ابتدا وضعیت رفاهی، اجتماعی و اقتصادی قوم بلوچ را نسبت به سیستانی‌ها بررسی و بعد به این عامل باز خواهیم گشت.

برای بررسی وضعیت امکانات قوم بلوچ «اغلب سنی‌مذهب» نسبت به سیستانی‌ها «اغلب شیعه‌مذهب» چاره‌ای نیست جز اینکه امکانات شهرهای استان را نسبت به یکدیگر بسنجیم. براساس این امکانات می‌توان نابرابری دسترسی به فرصت را بین دو قوم در داخل استان ملاحظه کرد. برای این منظور کلیه شاخص‌های آموزشی، ارتباطات، خدمات عمومی، بهداشتی و درمانی استان مورد مطالعه قرار گرفتند که تعداد آنها به ۲۹ شاخص رسید. پس از استاندارد کردن شاخص‌ها، کلیه شاخص‌ها به صورت ماتریس فواصل مرکب آماده گردید. در این مطالعه فاصله هر منطقه با خودش برابر صفر و فاصله a از b برابر با b از a می‌باشد. در جدول ۲ علاوه بر فاصله‌های مرکب، حداقل فاصله برای هر شهرستان نیز محاسبه شده است.

همان‌طور که در جدول ۲ ملاحظه می‌شود فاصله شهرهای زاهدان و زابل از کلیه شهرهای دیگر استان بیشتر است. زاهدان مرکز استان است و اغلب امور اداری-سیاسی استان در این شهر تمرکز یافته است. مصدر امور یا به دست سیستانی‌های شیعه‌مذهب می‌باشد یا به دست افرادی که بیشتر از استان‌های مجاور به سمت‌های گوناگون استانی منصوب شده‌اند. شهرستان زابل اغلب از سیستانی‌های شیعه‌نشین تشکیل شده است. از لحاظ فاصله (نابرابری امکانات) دو شهر زاهدان و زابل در فاصله بسیار زیاد از دیگر شهرهای استان واقع شده‌اند. این دو شهر نسبت به مابقی شهرهای استان از درجه توسعه‌یافتگی بسیار بالاتری برخوردارند.

جدول ۲. مقایسه شهرستان‌های استان از لحاظ توسعه‌یافتگی و دسترسی به امکانات

شهر	ایرانشهر	سراوان	سرباز	چابهار	خاش	زاهدان	زابل	زهک	کنارک	نیکشهر
ایرانشهر	۰	۲/۹۵	۱۳/۵۳	۱۱/۰۴	۹/۷۸	۲۹/۷۶	۱۳/۱۷	۱۷/۳۷	۱۷/۲۸	۲۳/۷۴
سراوان	۲/۹۵	۰	۱۲/۶۸	۱۰/۹۱	۹/۵۶	۳۶/۲۵	۱۳/۲۳	۱۷/۵۶	۱۷/۰۷	۲۲/۹۶
سرباز	۱۳/۵۳	۱۲/۶۸	۰	۶/۲۶	۷/۱۱	۳۹/۲۵	۲۳/۲۸	۷/۲۶	۵/۹۵	۲۱/۵۶
چابهار	۱۱/۰۴	۱۰/۹	۶/۲۶	۰	۴/۸۸	۳۳/۷۹	۲۱/۱۵	۱۰/۰۵	۵/۹۵	۲۱/۵۶
خاش	۹/۷۸	۹/۵۶	۷/۱۱	۴/۸۸	۰	۳۱/۵۵	۱۸/۷۵	۱۱/۷۳	۱۱/۳۸	۲۱/۸
زاهدان	۲۹/۷۶	۳۶/۲۵	۳۹/۲۵	۳۳/۷۸	۳۱/۵۵	۰	۴۲/۲۸	۴۲/۲۸	۴۱/۵۱	۳۷/۵۶
زابل	۱۳/۱۷	۱۳/۲۳	۲۳/۲۸	۲۱/۱۵	۱۸/۷۵	۲۰/۴۷	۰	۲۸/۷۲	۲۸/۱۵	۲۸/۱۱
زهک	۱۷/۳۷	۱۷/۵۶	۷/۲۶	۱۰/۰۵	۱۱/۷۳	۴۲/۲۸	۲۸/۷۲	۰	۳/۴۲	۲۳/۲۲
کنارک	۱۷/۲۸	۱۷/۰۷	۵/۹۵	۹/۶۱	۱۱/۳۸	۴۱/۵۱	۲۸/۱۵	۳/۴۲	۰	۲۲/۹۸
نیکشهر	۲۳/۷۴	۲۲/۹۶	۲۱/۵۶	۲۰/۴۵	۲۱/۰۸	۳۷/۵۶	۲۸/۱۱	۲۳/۳۲	۲۲/۹۸	۰
حداقل	۲/۹۵	۲/۹۵	۵/۹۵	۴/۸۸	۴/۸۸	۲۰/۴۷	۱۳/۱۷	۳/۴۲	۳/۴۲	۲۰/۴۵

منبع: معاونت برنامه ریزی استانداری سیستان و بلوچستان، ۱۳۸۷

در مطالعه دیگر در سال ۹۴ این اختلاف خود را نشان داده است. براساس بررسی معبودی و حکیمی (۱۳۹۴)، همچنان شهرستان‌های زاهدان و زابل بیشترین امکانات را به خود اختصاص

داده‌اند. در این بررسی که از تلفیق ۲۹ شاخص در زمینه‌های مختلف اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، بهداشتی و کالبدی و زیربنایی شاخص‌های توسعه‌یافتگی ساخته شده‌اند و از روش‌های مختلف برای سنجش شاخص توسعه‌یافتگی بهره برده‌اند، نتایج نشان داد که شهرستان‌های زاهدان و زابل در سطح اول توسعه قرار گرفته و به عنوان قطب رشد عمل کرده و شهرستان‌های زابلی^۱، دلگان، سرباز و سیب و سوران در پایین‌ترین سطوح توسعه قرار گرفته‌اند (همان: ۱۱۷-۱۲۰).

هرچند پیمایش‌های مداوم بر روی وضعیت قومی در ایران کم و انگشت‌شمار است و پی‌بردن به پیامدهای این نابرابری‌ها را مشکل می‌سازد ولی چلبی و یوسفی (۱۳۷۸، ۱۳۸۰) در بررسی خصوصیات فرهنگی و اجتماعی اقوام هشت‌گانه در کشور در مورد قوم بلوچ چنین بیان می‌کنند که این قوم در زمینه احساس عدالت قومی بعد از قوم کرد (با ۲۹ درصد) و قوم لر (با ۳۴ درصد) سومین قوم (با ۴۰ درصد) از لحاظ درک بی‌عدالتی قومی در بین اقوام کشور می‌باشد. همچنین در زمینه درک عدالت در دیگر زمینه‌ها احساس عدالت فرصتی (با ۴۰ درصد) پایین‌ترین احساس در بین اقوام و عدالت قضایی (با ۴۷ درصد) سومین^۳ در بین اقوام می‌باشد. این یافته‌ها حاکی از آن است که نابرابری بین استان سیستان و بلوچستان با دیگر استان‌ها و همچنین نابرابری بین قوم بلوچ و سیستانی‌ها در درون استان کاملاً از سوی بلوچ‌ها درک می‌شود و به احساس نابرابری نسبی در بین این قوم دامن می‌زند. این امر زمانی تشدید می‌شود که از لحاظ حس قوم‌داری (قضاوت در مورد برتری قومی خود نسبت به دیگر اقوام) - این حس - در قوم بلوچ با ۷۰ درصد از کلیه اقوام بیشتر است. همچنین بلوچ‌ها بیشترین میزان تعهد و دلبستگی را نسبت به دیگر اقوام (با ۸۴ درصد) به قوم خود دارند. یافته‌های موج سوم پیمایش ملی منتشره در سال ۹۵ - نیز یافته‌های جالبی را در اختیار محقق قرار می‌دهد. پاسخگویان در پاسخ به سؤال «حکومت بین قومیت‌های مختلف تبعیض قائل نمی‌شود» استان سیستان و بلوچستان در کنار استان‌های کردستان و آذری‌زبان بیشترین مخالفت را اعلام کرده‌اند (وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، گزارش موج سوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش ایرانیان، ۱۳۹۵: ۱۵۲). بنابراین ملاحظه می‌گردد نابرابری که در بعد عینی با آمار و ارقام نشان داده شد، در بُعد ذهنی در مصاحبه‌ها و گفتگوهای مردم بلوچ نیز کاملاً هویداست. در گفتگو با بزرگ طایفه ریگی، هرچند با تمام اعمال عبدالمالک مخالف

۱. زابلی با زابل دو شهر متفاوت هستند.

۲. برای بررسی این تحقیق از داده‌های مرکز آمار استفاده شده است. سطح توسعه با چهار روش ویکور، تحلیل مؤلفه‌های اصلی، روش موریس و روش Z استاندارد مورد بررسی قرار گرفته است (برای ملاحظه جزئیات فنی نک. معبودی و همکار، ۱۳۹۴).

۳. بعد از کرد و لر.

بود، وی در زمینهٔ ظلم به قوم بلوچ حق را به عبدالملک ریگی می‌داد (مصاحبهٔ فردی با بشیر احمد ریگی، ۱۳۸۹؛ همچنین نگاه شود به اظهارات دوشوکی، ۱۳۹۰؛ ملازهی، ۱۳۸۰).

بشیر احمد ریگی (بزرگ طایفه ریگی) در ادامهٔ مصاحبهٔ خود می‌افزاید: «الان از ۴ معاون استانداری، فقط یکی بلوچ است. در تمام ادارات در بخش مدیریتی وضع همین است. در استان حتی یک فرماندار بلوچ سنی نداریم. از آن طرف هم یک‌باره می‌بینیم که با آمدن یک مسئول جدید چندین آدم خبره با هر قومیتی کنار گذاشته می‌شود. تا این مسائل حل نشود متأسفانه این وضعیت ادامه خواهد یافت. باید توازنی برقرار بشود تا بساط پدیدهٔ شوم مالک برچیده شود» (مصاحبهٔ فردی با بشیر احمد ریگی، ۱۳۸۹). این گفته ریگی مقدمهٔ خوبی برای ورود به بحث رابطهٔ قوم بلوچ با حکومت مرکزی و پراکندگی آن در سطح چند کشور و همچنین اداره استان سیستان و بلوچستان می‌باشد.

در بررسی میزان برابری فرصت سیاسی باید به این نکته توجه داشت که این شاخص بیشتر به امکان اثرگذاری سیاسی از طریق به‌دست‌آوردن مقامات اجرایی در سطح قدرت حاکمه اشاره دارد. آمار دقیقی در این زمینه وجود ندارد ولی از نظرات ارائه‌شدهٔ صاحب‌نظران قوم بلوچ می‌توان این برآورد را داشت که قوم بلوچ و هویت سنی‌مذهب در بازی قدرت در سطح کشور نقش اساسی بر عهده ندارد. یک نکته میزان وجود بلوچ‌ها در ادارهٔ استان است و نکتهٔ دیگر میزان وجود آنها در مراکز قدرت در حکومت مرکزی. در مورد دوم به تفصیل صحبت خواهد شد. ولی در مورد اول می‌توان گفت هنگامی که قوم بلوچ در ادارهٔ استانی که اکثریت جمعیت آن را تشکیل می‌دهد به بازی گرفته نمی‌شود، می‌توان حدس زد به طریق اولی در قدرت مرکزی نیز به بازی گرفته نخواهد شد. این اعتراض از طرف نخبگان قومی بلوچ بارها عنوان شده است که استان به دست نیروهای بومی اداره نمی‌شود؛ نمونهٔ آن را در گفتگوی ریگی ملاحظه کردیم.

برای بررسی وضعیت سیاسی-ایدئولوژیک در منطقهٔ بلوچستان باید چند گروه و دسته را هم زمان مورد بررسی قرار داد. ابتدا باید توجه داشت که قوم بلوچ میان سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان تقسیم شده است و این خود منبع چالش‌های گوناگونی است. این چالش‌ها عبارتند از (۱) ناسیونالیسم بلوچ؛ (۲) اسلام و اسلام‌گرایی (شامل شیعه‌گرایی، سنی‌گرایی و طالبانیزم)؛ (۳) نقش نیروهای خارجی اعم از کمونیزم روسی در قبل و آمریکا در حال حاضر.

ترکیب این عوامل در وضعیت داخلی استان سیستان و بلوچستان و منطقهٔ جنوب شرق و رابطهٔ آنها با حکومت مرکزی در ایران بسیار مؤثر است (ملازهی، ۱۳۸۰). ابتدا از نیروهای تأثیرگذار داخلی در سطح استان شروع می‌کنیم. هم‌اکنون چند گروه در سطح استان وجود دارند. یکی سردارها یا همان سران طوایف بلوچ هستند که از زمان رضاشاه و تا انقلاب اسلامی در رابطهٔ قوم بلوچ و حکومت مرکزی نقش اساسی را بازی می‌کردند. رابطهٔ این سردارها و حکومت مرکزی

تا قبل از انقلاب ترکیبی از درگیری‌ها (نمونه دوست محمدخان بارکزیابی در زمان رضاشاه و دادشاه در زمان پهلوی دوم) تا سازش را در برمی‌گیرد. علاوه بر نظام سرداری، مولوی‌ها به‌عنوان نمایندگان دینی مردم از گروه‌های بسیار تأثیرگذار در منطقه به حساب می‌آیند. این گروه بعد از انقلاب که حکومت شیعی قدرتمند در مرکز ایجاد شد از اهمیت زیادی (حتی برای حکومت) نیز برخوردار شدند. گروه سوم تحصیل‌کرده‌های قوم بلوچ بودند که امروزه رو به گسترش نیز هستند و گروه چهارم نمایندگانی (اعم از کشوری و لشکری) است که از طرف حکومت مرکزی در منطقه وجود دارند (ملازهی، ۱۳۸۰، ۱۳۸۹؛ عبداللهی و دیگران، ۱۳۸۱). ترکیب این گروه‌ها با توجه به زمان و مکان و موقعیت بین‌المللی متفاوت بوده است. ترکیب این گروه‌های داخلی در کنار وضعیت بلوچستان پاکستان (در روایت‌های مختلف ناسیونالیزم بلوچ)، اسلام سنی و اسلام طالبانی (در کنار روایت شیعی حکومت) بهتر قابل درک است. حال می‌توان در بازگشت به چارچوب تئوریک بحث در این زمینه هم روابط درون‌قومی، هم رابطه قوم با حکومت مرکزی و هم شرایط بین‌المللی را بهتر بررسی کرد.

هنگامی که انقلاب اسلامی به پیروزی رسید نظام سرداری به این دلیل که «با شاه بوده است» کنار گذاشته شد ولی برای اینکه هرج‌ومرج ایجاد نشود حکومت به دنبال یک جانشین برای نظام سرداری بود و این نیروی جایگزین را به نوعی در مولوی‌ها می‌دید. به عبارتی کنترل دولت در این منطقه همیشه از دیرباز با مشکل مواجه بوده است. آن‌چنان که تئوری فرصت به ما می‌آموزد یکی از مهم‌ترین عوامل در بروز و حل تضاد میزان توانایی دولت مرکزی از نظر نظامی، نهادی و اداری می‌باشد. این مشکل همواره در استان سیستان و بلوچستان از زمان رضاشاه تاکنون خودنمایی می‌کند. همان‌طور که پیش‌تر گفته شد، بعد از انقلاب حکومت جدید معتقد بود که تحصیل‌کرده‌ها طرفداران ناسیونالیزم بلوچ هستند. بنابراین تحصیل‌کرده‌ها هم کنار گذاشته شدند زیرا آنها با رابطه با بلوچ‌های پاکستان در کوپته به دنبال استقرار بلوچستان بزرگ بودند. پس تحصیل‌کرده‌ها را چپی می‌دیدند و سرداران را همراه با رژیم شاه. بنابراین بر روی نیروی سوم که روحانیت (مولوی‌ها) بود توافق کردند. اما در اینجا نیز مشکلی وجود داشت و آن اینکه زیاد نمی‌شد بر روی بلوچ‌های سنی حساب باز کرد؛ پس اداره امور به دست سیستانی‌های شیعه سپرده شد. براساس این تفکر، بلوچ و اهل سنت کم‌کم از ساختار سیاسی-اداری حذف شدند و با سیستانی‌ها و به تبع آن با حکومت مرکزی تضاد منافع یافتند (ملازهی، ۱۳۸۰).

باید توجه داشت که عنصر مذهب (شیعه و سنی) به عنصر قومیت (بلوچ) بعد از انقلاب افزوده شد. این دو عنصر که بنیان هویت قوم بلوچ را می‌ساخت اساس تصمیم‌گیری از سوی حکومت مرکزی در اداره امور و توزیع منابع بود. همچنین تا قبل از انقلاب عنصر قومیت (بلوچ‌بودن) عنصر بنیادی بود. تعارض شدید حاصل از این عنصر در تضاد با حکومت مرکزی در

شکل‌گیری ناسیونالیسم بلوچ خود را نشان می‌داد. ولی بعد از انقلاب شیعی ۵۷ عنصر مذهب نیز به عنصر قومیت اضافه گردید. حکومت جدید ابعاد ایدئولوژیک شیعی بسیار قوی‌ای داشت و اساس و بنیاد اصلی توزیع منابع در قدرت را همین بُعد تشکیل می‌داد. قوم بلوچ بر همین اساس خارج از این ابعاد قرار می‌گرفت؛ هم «بلوچ جدایی‌طلب بود هم سنی وهابی». نکته‌ی اساسی در اینجا این است که هر دو بُعد این بحث یعنی قومیت و مذهب عناصر فراقومی و فراملّی هستند. ناسیونالیسم بلوچ در پاکستان نیز ادامه پیدا می‌کرد و تضاد یا سازش بین حکومت ایران و پاکستان و حتی افغان‌ها (افغانستان اشغال‌شده توسط روس و آمریکا) بر روی مناسبات قومی بلوچ مؤثر بود و از طرفی مذهب تسنّن و برخورد آن با روایت شیعی حکومت، تضاد را از سطح قوم بلوچ به جهان سنّی مذهب منطقه با حکومت شیعی می‌کشاند که مهم‌ترین نمود آن در خوانش ضدشیعی در طالبانیزم و گروه‌های پیکارجو و خوانش ضدسنّی در حکومت مرکزی بود. در قبل از انقلاب تضادی بین شیعه و سنی وجود نداشت ولی بعد از انقلاب این تضاد تشدید شد. این وضعیت باعث شد که مولوی‌ها هم کم‌کم از صحنه کنار گذاشته شوند، سردارها و تحصیل‌کرده‌ها هم قبلاً کنار گذاشته شده بودند و این وضعیت خلأ باعث نفوذ حکومت مرکزی غیربومی در منطقه بلوچستان گردید. این انزوای روحانیت اهل سنت در سیستان و بلوچستان ایران کمک به نفوذ اندیشه‌ی طالبانی در منطقه بلوچستان ایران کرد. به عبارت دیگر، بُعد فراملّی قوم بلوچ (بلوچستان پاکستان) و قرائت بیرونی از اسلام (قرائت طالبانی) با حذف مولوی‌ها، مجال بیشتری برای ظهور در استان یافتند و در نتیجه مجال بیشتری برای نشان‌دادن تقابل خود با حکومت مرکزی از یک سو و ایجاد انواع تضاد بین قوم بلوچ با سیستانی از سوی دیگر فراهم آوردند.

علت ایجاد طالبان هرچه باشد، یکی از منابع اصلی فکری آنها مدارس دینی است که در کویته پاکستان (یعنی بلوچستان پاکستان) واقع شده‌اند. اغلب مدارس دینی کویته تحت تأثیر مکتب دیوبندی هستند که ریشه آنان در شبه قاره هند قرار دارد. دیوبند نظر مساعدی درباره‌ی مکتب تشیع ندارد و تأثیرات این مکتب در بلوچستان ایران از زمان قدرت خاندان بارکزایی با دعوت از روحانیون آنها برای امر قضاوت در ایران افزایش یافت. اکثر مولوی‌ها در بلوچستان تحصیل کرده‌ی همین مدارس هستند که تحت تأثیر مکتب دیوبند در پاکستان به وجود آمده‌اند. ملاحظه می‌شود که خاستگاه مشترک و محل تحصیل بین مولوی‌ها و طالبان نوعی پیوند عاطفی و درک مشترک از اسلام بین آنها ایجاد کرده است (ملازهی، ۱۳۸۰؛ دوشوکی، ۱۳۹۰). با توجه به اینکه مردم بلوچستان در ایران سنّی حنفی مذهب هستند، سعی بر تساهل و مدارا با مذهب شیعه دارند. اما رهبران سنی‌های حنفی (در نبود مولوی‌ها) زمینه را برای گسترش و رشد مکتب دیوبندی ضدشیعی نزدیک به طالبان- در میان مردم بلوچستان ایران آماده می‌کنند.

علاوه بر این عامل، خارج از مرزهای ایران عامل مهم دیگر ناسیونالیزم بلوچ می‌باشد. ذکر این نکته که بلوچ‌ها خود را ایرانی می‌دانند بسیار حائز اهمیت است. حتی در بررسی یوسفی (۱۳۸۰) بلوچ‌ها با ۸۹ درصد از بالاترین وفاداری ملی در میان اقوام ایرانی برخوردار بودند. این امر در موج سوم پیمایش ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان (۱۳۹۵) در حدود ۹۰ درصد می‌باشد. اولین جرقه‌های ناسیونالیزم بلوچ در کلات و کوئته پاکستان شکل گرفت. در اوت ۱۹۳۲ میلادی «البلوچ کراچی» نشریه هفتگی انجمن اتحاد بلوچستان برای اولین بار نقشه بلوچستان بزرگ را که شامل بلوچستان ایران، کلات و افغانستان بود منتشر کرد. می‌توان گفت ناسیونالیزم بلوچ با تمام فراز و فرودهایش امری بود که در خارج از ایران شکل گرفت.

اما ناسیونالیزم بلوچ در ایران برخلاف آنچه در پاکستان و افغانستان اتفاق افتاد ماهیتی استقلال طلبانه نداشته است و بلوچ‌ها به هویت ایرانی خود آگاهی کافی دارند. براساس تحقیق عبداللهی و حسین‌بر (۱۳۸۱: ۱۱۶)، دانشجویان بلوچ به مؤلفه هویت ملی و ملت ایران گرایش نسبتاً بالایی دارند ولی نسبت به مؤلفه سیاسی آن یعنی حکومت جمهوری اسلامی بی‌توجه‌اند (همچنین داده‌های موج ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ۱۳۹۵). همین دانشجویان رتبه قوم بلوچ را در میان اقوام ایرانی از نظر امکانات آخرین (پایین‌ترین) ارزیابی کرده‌اند. نکته اساسی در بلوچستان ایران آن است که هویت قوم بلوچ به طرز عجیبی با مذهب تسنن گره خورده است. به عبارتی دیگر، هویت سنی رودرروی روایت غالب حکومت از روایت شیعی قرار گرفته و این امر باعث شده است که چالش واقعی بین ناسیونالیزم قوم بلوچ و گرایش اسلامی سنی تحت تأثیر دو واقعیت روایت شیعی (حکومت مرکزی) و ظهور طالبان قرار گیرد و اندیشه طالبانی با عقب‌نشینی ناسیونالیزم بلوچ تقویت شود. این امر بعد از انقلاب ۵۷ اتفاق افتاد و گسترش یافت. باید این نکته را مدنظر قرار داد که مرزی بین مردم بلوچستان وجود ندارد. برای مثال بخشی از طایفه ریگی در ایران، بخشی در نیمروز افغانستان و بخش بزرگ آن در پاکستان واقع شده است. مرزها برای دولت‌ها مهمند، نه برای مردم منطقه. این مرزها بیشتر از طریق هویت قومی و مذهبی نادیده گرفته می‌شود.

در بررسی نظری فرض شد که هرگاه میزان نابرابری و تبعیض نسبت به یک گروه قومی بالا باشد و این گروه قومی بر اثر تعامل با حکومت مرکزی سرکوب‌گر بر این تبعیض آگاهی پیدا کند و از طرفی گروه قومی مذکور بعد هویتی خود را (شامل دین و زبان و قومیت) نیز از طرف حکومت سرکوب‌شده بیابد احتمال اینکه پتانسیل تضاد در آن افزایش یابد بسیار زیاد خواهد بود. از طرفی در رابطه متقابل گروه قومی و دولت مرکزی، هرچقدر توانایی دولت مرکزی در کنترل گروه قومی ضعیف و سیستم دولت غیر دموکراتیک‌تر باشد، پتانسیل تضاد افزایش می‌یابد. از طرفی در بعد فراملی وجود هویت مشترک (قومیت و مذهب) باعث می‌شود که گروه قومی رابطه خود را با گروه

قومی مشابه بیرون از مرز و دولت بسنجد. بنابراین میزان گرایش تجزیه‌طلبانه و روابط کشورهایی که قوم مذکور در آن پراکنده‌اند نیز در میزان پتانسیل تضاد مؤثر است. بنابراین ملاحظه می‌گردد که رابطه در سطوح سه‌گانه قوم، دولت و فراملی به صورت متقابل می‌تواند در کنترل یا افزایش تضاد اثرگذار باشد. زمانی که نابرابری در انواع و اقسام مختلف آن بالا باشد و احساس نابرابری و محرومیت نسبی نیز بین مردمان منطقه بالا باشد، نگاه مردم متوجه مسائل فراملی می‌شود. چون که معتقدند حکومت مرکزی براساس مسائل پیش‌گفته قصد و نیت کمک به قوم بلوچ ندارد. نگاه این قوم به دنبال عواملی که در بیرون به این نابرابری‌ها اعتراض می‌کند، می‌چرخد و این عوامل را باعث انسجام گروهی خود می‌بینند. در بازگشت به چارچوب نظری بحث باید گفت نابرابری شدید بین قوم بلوچ سنی و سیستانی شیعه (در سطح قومی)، نظارت حداکثری حکومت مرکزی و حمایت بی‌دریغ از سیستانی اقلیت و شیعه (در سطح ملی) و احساس پیوند بین قوم بلوچ از لحاظ دینی و قومی با مردم پاکستان و افغانستان (در سطح فراملی) ترکیبی را ایجاد می‌کند که زمینه‌ساز تضاد درون‌قومی (بلوچ و سیستانی) و برون‌قومی (بلوچ و حکومت مرکزی) می‌شود. بنابر این چارچوب، باید وضعیت استان سیستان و بلوچستان به طور اعم و وضعیت قوم بلوچ به طور اخص را در یک فرایند چندسطحی ملاحظه نمود. ابتدا اینکه نابرابری هم در میان استان سیستان و بلوچستان با دیگر استان‌ها بالاست و هم بین قوم بلوچ و سیستانی. این نابرابری هم در توزیع منابع آشکار هست و هم احساس آن در بین افراد قابل رؤیت. این امر در کنار هویت شیعی و سنی و ارتباط آن با حکومت مرکزی پتانسیل تضاد قومی را فراهم می‌سازد. این هویت دینی در کنار هویت ملی‌گرا که توسط قوم بلوچ در خارج از مرزها تقویت می‌شود، وضعیت را برای فعال‌سازی این پتانسیل فراهم می‌سازد.

ارقام زیر تنها نمونه‌ای از خشونت‌های چند سال اخیر در این منطقه بوده است. در سال‌های اخیر منطقه سیستان و بلوچستان بالاترین میزان ترور و خشونت را نسبت به دیگر مناطق کشور داشته است. حادثه ۲۴ تیر ۱۳۸۸ مسجد جامع زاهدان که باعث شهادت ۲۷ شهروند و زخمی شدن ۱۶۹ نفر شد، حادثه محور زاهدان به زابل در منطقه تاسوکی ۲۵ اسفند ۱۳۸۴ و شهادت ۲۸ شهروند و گروگان‌گرفتن ۷ نفر، حادثه مسجد علی‌بن‌ابیطالب زاهدان در تاریخ ۷ خرداد ۱۳۸۸ و شهادت ۲۱ شهروند و زخمی شدن ۱۲۵ نفر، شهادت ۳۲ نفر در عملیات انتحاری ۲۴ آذر ۱۳۸۹ چابهار و ترور سردار شوشتری و سران طوایف در ۲۶ مهر ۱۳۸۸، گروگان‌گیری چند نفر از پرسنل صدا و سیما در شهریور ۱۳۹۰، ترور اتباع خارجی، شهادت ۱۴ نفر از اعضای پلیس مرزبانی در سراوان ۱۳۹۲، گروگان‌گرفتن ۵ مرزبان ایرانی در سال ۱۳۹۲ و شهادت ۸ مرزبان ایرانی در زاهدان ۱۳۹۴ چند نمونه از رویدادها و حوادثی می‌باشد که در این منطقه اتفاق افتاده است.

۵. بحث و نتیجه‌گیری

در بررسی حاضر سعی گردید با کمک‌گرفتن از تئوری‌های موجود در زمینه تضاد قومی میزان پتانسیل تضاد موجود در قوم بلوچ واکاوی شود. تأکید شد که نابرابری اجتماعی به‌عنوان یکی از عوامل اصلی تضاد نقش بنیادینی در ایجاد و گسترش تضاد دارد. از همین‌رو با کمک‌گرفتن از سه تئوری «امنیت»، «مظالم اجتماعی» و «فرصت» سعی گردید که پتانسیل تضاد در قوم بلوچ مورد مذاقه قرار گیرد. در بررسی میزان نابرابری بین استان سیستان و بلوچستان با دیگر استان‌ها ملاحظه شد که بیشترین میزان نابرابری در استان سیستان و بلوچستان واقع شده است، این استان از پایین‌ترین شاخص توسعه انسانی برخوردار بود. در بررسی بین بلوچ‌ها و سیستانی‌های ساکن استان نیز این نابرابری بسیار مشهود بود و درک این نابرابری از طرف قوم بلوچ بسیار عمیق بود و این قوم دارای میزان بالایی از احساس نابرابری نسبی است.

بنابراین نابرابری هم در بُعد عینی و هم در بُعد ذهنی در استان و میان قوم بلوچ (نسبت به سیستانی) وجود دارد. در سطح حکومت مرکزی هم سیاست خود را در استان بر دادن امکانات به سیستانی‌ها قرار داده است و هم اداره این استان با توجه به اعتمادنکردن به نیروهای تأثیرگذار در آن (سردارها، مولوی‌ها، تحصیل‌کرده‌ها) باعث بازتولید این نابرابری در سطح استان می‌شود. از طرفی قوم بلوچ در میان سه کشور ایران، پاکستان و افغانستان پراکنده است. اشتراک مذهبی و قومیتی باعث شده است سرنوشت این قوم به فراسوی مرزها کشیده و نابرابری موجود به کمک احساس‌های ضدشیعی در منطقه تقویت شود. به عبارت دیگر، نگاه رادیکال حکومت مرکزی شیعی در حذف امکانات (سیاسی، رفاهی، اجتماعی و...) به بازتولید نگاهی رادیکال در قوم بلوچ تحت تأثیر طالبانیزم منجر شده است. در حقیقت دو نیروی اساسی می‌تواند توجه‌کننده یا به زبان گر (۱۹۹۳) انسجام‌بخش برای اتحاد قوم بلوچ علیه حکومت مرکزی و سیستانی‌ها باشد. یکی تأکید بر بلوچ‌بودن و جدایی‌طلبی که این رویه در قوم بلوچ پایین است، زیرا آنها خود را ایرانی می‌دانند و دیگری روایتی از اسلام سنی دیوبندی است که تحت فشار حکومت شیعی مرکزی می‌تواند به‌عنوان یک نیروی متحدکننده عمل کند. بنابراین تأثیر و تأثر روابط قومی (انواع نابرابری) با حکومت (تشدیدکننده نابرابری) و محیط بین‌المللی زمینه را برای ایجاد تضاد در این منطقه بسیار فراهم کرده است. برای این منظور دو راه‌حل اساسی وجود دارد:

- ۱) حرکت به سوی برابری قومی با افزایش دسترسی استان سیستان و بلوچستان، در سطح کشوری و قوم بلوچ، در سطح استانی به مواهب ارزشمند مانند ثروت و مشارکت سیاسی؛
- ۲) احترام به هویت مذهبی قوم بلوچ از طریق افزایش تساهل قومی و بسط دموکراسی.

منابع

- احمدی، حمید (۱۳۸۷) قومیت و قوم‌گرایی در ایران، افسانه و واقعیت، تهران: نی.
- اطاعت، جواد و زهرا موسوی (۱۳۹۰) «رابطه متقابل امنیت ناحیه‌ای و توسعه‌یافتگی فضای سیاسی با تأکید بر سیستان و بلوچستان»، فصلنامه ژئوپولیتیک، سال هفتم، شماره ۱: ۷۰-۸۷.
- وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی (۱۳۹۵) موج سوم پیمایش ارزش‌های و نگرش ایرانیان، گزارش کشور.
- افشار، ایرج (۱۳۶۳) نگاهی به سیستان و بلوچستان، چاپ هما، ناشر امیر خضری.
- چلبی، مسعود (۱۳۷۶) هویت‌های قومی و رابطه آن با هویت جامعه‌ای (مّلی) در ایران، وزارت کشور، دفتر امور اجتماعی، جلد سوم.
- جنایات محکوم، بلوچستان، بیم‌ها و امیدها (۱۳۸۸) میزگرد، چشم‌انداز، بهمن‌ماه، شماره ۵۹.
- دوشوکی، عبدالستار (۱۳۹۰) در ذهن بمب‌گذار انتحاری بلوچ چه می‌گذرد؟، مرکز مطالعات بلوچستان لندن.
- دهم‌رده، نظر و دیگران (۱۳۸۹) «ارزیابی شاخص توسعه انسانی در استان سیستان و بلوچستان»، فصلنامه پژوهشی رفاه اجتماعی، سال دهم، شماره ۳۶.
- رحمتی، صفر قائد و دیگران (۱۳۸۹) «تحلیلی بر درجه توسعه‌یافتگی شهرستان‌های استان سیستان و بلوچستان»، فصلنامه جغرافیایی آمایش محیط.
- ریگی، بشیر احمد (۱۳۸۹) مصاحبه با روزنامه جام جم، (۸۹/۶/۲).
- زنگنه، مهدی (۱۳۹۵) «ارزیابی و تحلیل شاخص‌های توسعه انسانی در مناطق شهری کشور»، مجله جغرافیا و توسعه فضای شهری، سال سوم، شماره ۱، بهار و تابستان.
- طالبان، محمدرضا (۱۳۹۰) «تحلیل بولی از محرومیت نسبی بر خشونت سیاسی»، مجله جامعه‌شناسی ایران، شماره ۴.
- عبداللهی، محمد و محمدعثمان حسین‌بر (۱۳۸۱) «گرایش دانشجویان بلوچ به هویت مّلی در ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره چهارم، شماره ۴: ۱۰۱-۱۲۶.
- فکوهی، ناصر (۱۳۸۷) «قومیت و گفتگوی تمدن‌ها»، متن سخنرانی ایرادشده در: مرکز بین‌المللی گفت‌وگوی تمدن‌ها، تهران، اردیبهشت ۱۳۷۹. در برتون، رولان، قوم‌شناسی سیاسی، ترجمه ناصر فکوهی، تهران، نشر نی.
- مرکز آمار ایران، سالنامه آماری کشور ۱۳۸۵، ۱۳۸۶، ۱۳۹۵.
- معاونت برنامه‌ریزی استانداری استان سیستان و بلوچستان (آمار) (۱۳۸۷).
- ناصر، ذبیح الهه (۱۳۴۵) بلوچستان، کتابخانه ابن‌سینا، تهران.

نبی‌زاده سرابندی، سیما (۱۳۸۴)، «بی‌عدالتی در فرصت‌های آموزشی استان سیستان و بلوچستان»، پژوهش زنان، دوره سوم، پاییز: ۱۷۵-۱۵۵.
ملازهی، پیرمحمد (۱۳۸۰) «تحولات سیاسی ایدئولوژیک در بلوچستان»، فصلنامه مطالعات ملی، سال دوم، شماره ۸.

معبودی، محمدتقی و هادی حکیمی (۱۳۹۵) «سنجش سطح توسعه و نابرابری‌های ناحیه‌ای در جنوب شرق ایران، نمونه موردی: شهرستان‌های استان سیستان و بلوچستان»، راهبرد توسعه، شماره ۴۸.

موسوی، میرنجف و همکاران (۱۳۹۴) «تحلیل رابطه شاخص‌های جمعیتی با توسعه‌یافتگی استان‌های ایران». فصلنامه جغرافیا و مطالعات محیطی، سال چهارم، شماره شانزدهم.
یوسفی، علی (۱۳۸۰) «طبقه‌بندی اجتماعی اقوام در ایران (تحلیل ثانویه یک تحقیق قومی)»، فصلنامه مطالعات ملی، سال سوم، شماره ۹.

Angstrom, Jan. (2000) 'The Sociology of Studies of Ethnic Conflict: Explaining the Causal Status of Development', *Civil Wars*, 3(3): 23-44.

Bangura Yusuf (2006) 'Ethnic Inequalities in the Public Sector: A Comparative Analysis', *Development and Change*, 37(2): 299-328.
Boundaries", *AJS Volume 113 Number 4 (January 2008)*: 970-1022

BUHAUG Halvard (2006) 'Relative Capability and Rebel Objective in Civil War', *Journal of Peace Research*, vol. 43, no. 6, pp. 691-708.

Buhaug Halvard et al (2008) 'Disaggregating Ethno-Nationalist Civil Wars: A Dyadic Test of Exclusion Theory', *International Organization*, 62: 531-51

Gurr Ted Robert (1993) 'Why Minorities Rebel: A Global Analysis of Communal Mobilization and Conflict since 1945', *International Political Science Review*, 14: 161.

Gurr, Ted Robert (1994) 'People against state: Ethnopolitical conflict and the changing world system', *International Studies Quarterly*, 38(3): 347-377.

Hosseini, Muhammad Hassan (1984) *Iran and its Nationalities, the Case of Baluch Nationalis*, Ph. D. thesis, The American University.

Steinberg David A (2008) 'Laissez Fear: Assessing the Impact of Government Involvement in the Economy on Ethnic Violence', *International Studies Quarterly*, 52: 235-259.

Walter Barbara F (2006) 'Building Reputation: Why Governments Fight Some Separatists but Not Others', *American Journal of Political Science*, Vol. 50, No. 2: 313-330.

Wimmer Andreas (2009) 'Ethnic Politics and Armed Conflict', *American Sociological Review*, vol. 74 (April): 316-337.